



نقد و بررسی نظریه حق الطاعة شهید صدر^{علیه السلام}

حجت الاسلام والمسلمین رضا اسلامی^۱

اشاره

حجت الاسلام والمسلمین رضا اسلامی معتقد است، دیدگاه شهید صدر^{علیه السلام} مبنی بر اینکه در مواجهه مکلف با احکام شریعت، اصل اولی عقلی به هنگام شک در آنها، احتیاط است، دیدگاهی درست و دقیق و البته وجدانی و بدیهی است. او تأکید دارد که اگر گزاره‌های متعدد این نظریه به خوبی تصور گردد، تصدیق را در پی خواهد داشت.

کلیدواژگان: حق الطاعة، احتیاط عقلی، قبح عقاب بلا بیان، برائت عقلی، حکم شرعی، سید محمد باقر صدر.

۱. این گفتار توسط آقای رضا میهن دوست استناددهی شده است. برای آشنایی با سخنران ر.ک: پایان نشست.



درآمد

بی‌شک، یکی از ابتکارات مشهور اصولی بزرگ، شهید سید محمدباقر صدر رحمته‌الله نظریه حَقُّ الطاعة است. همان‌طور که می‌دانیم بهترین وضعیت برای یک فقیه، حصول قطع به حکم شرعی است و در مرحله بعد، دستیابی به ظنون معتبر است، اما در هنگام شک، مشهور فقها اصل اولی عقلی را بر برائت گذارده‌اند^۱ و در مقابل، شهید صدر رحمته‌الله دیدگاه مشهور را نمی‌پذیرد و به احتیاط عقلی معتقد می‌شود.^۲

درست است که اتفاق نظر تمام اصولیان بر برائت شرعی از تأثیر مستقیم این نظریه در فقه می‌کاهد؛ اما شهید صدر رحمته‌الله و طرفداران این دیدگاه معتقدند که این نظریه، عالم اصولی را در تحلیل و تفسیر بهتر برخی مسایل علم اصول، مانند علم اجمالی کمک می‌کند.^۳ استاد اسلامی کتابی در دفاع از این دیدگاه به نام «نظریه حَقُّ الطاعة»^۴ نگاشته است که مورد توجه پژوهشگر محترم جناب آقای بلال شاکری (از اعضای حلقه علمی افق) قرار گرفت. وی مقاله‌ای در نقد آن نوشت^۵ و این بهانه‌ای برای دعوت از مؤلف کتاب و برگزاری این نشست شد.

استاد اسلامی

تمرکز در یک بحث علمی، ذهنیت و سنجش را دقیق می‌کند تا نقاط قوت و ضعف آشکار شود، آنگاه تازه کشف می‌شود که اقوال چقدر اختلاف دارد و بعضی دیدگاه‌ها چقدر عمیق و

۱. رک: کتب اصولی ذیل ادله برائت؛ مانند: کفایة الأصول، ص ۳۴۳.

۲. سید محمود شاهرودی، بحوث فی علم الأصول، ج ۵، ص ۲۳.

۳. رک: رضا اسلامی، نظریه حَقُّ الطاعة ص ۲۱۲ به بعد.

۴. ایشان در کتابی با عنوان «نظریه حَقُّ الطاعة» ادله و اشکالات این نظریه را به صورت مفصل مورد بررسی قرار داده‌اند. این کتاب را پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم به سال ۱۳۸۵ در ۳۷۶ صفحه منتشر کرده است.

۵. بخشی از مقاله یادشده در مجله تخصصی فقه اهل بیت علیهم‌السلام، شماره ۷۰-۷۱، سال ۱۳۹۱، به چاپ رسیده است.



برخی چقدر سطحی است. نمونه‌ای از این کار را شما در پیش رو دارید. البته ادعا نمی‌کنیم که نظریه حق الطاعة معجزه می‌کند و اصول و فقه را زیر و رو می‌کند. نه! بلکه به اندازه خودش و به اندازه تأسیس يك اصل عقلی در علم اصول و فقه تأثیرگذار است.

من در کتاب «نظریه حق الطاعة»، حتی نظر مراجع بزرگ معاصر؛ مانند آیات عظام زنجانی،^۱ وحید خراسانی،^۲ روحانی^۳ و دیگران را آورده‌ام.

زمانی از آیت‌الله زنجانی پرسیدم که آیا حق الطاعة اصلاً ثمره عملی دارد یا نه؟! گفتند: بله! خیلی ثمره دارد. مثلاً شاید کسی اصل ثانویه را قبول نکند. گفتم: یعنی ادله برائت شرعی سست است؟ گفتند: خوب شاید کسی نپذیرفت و در ادله برائت شرعی مناقشه داشت. آن وقت پناهی نداریم جز اینکه به سراغ اصل اولی برویم.

۱. تقریر نظریه حق الطاعة^۴

لُب این نظریه، این است که اگر عبد، در مقابل مولای حقیقی که مولودیتش ذاتی است، احتمال تکلیف بدهد، نمی‌تواند بی‌اعتنا باشد. مولودیت ذاتی خدا؛ یعنی اینکه کسی به خداوند متعال مولودیت نداده، چون قائم به ذات است و مولودیتی هم که ذاتی باشد، حدّ بردار نیست و لذا نمی‌توان گفت: محدوده مولودیت خدا، علم به تکلیف و یا ظن به تکلیف است؛ ولی شک در تکلیف را شامل نمی‌شود. مولودیت که ذاتی شد، محدودیت هم ندارد و نوعی حق شناسی است. حق هم یعنی اینکه هر کس مولا است باید حرفش را گوش داد و اطاعت کرد. بحث این است که این مولودیت تا چه زمانی است؟ مشهور می‌گوید: تا زمانی که قطع پیدا کنید؛ اما آقای صدر

۱. آیت‌الله سید موسی شبیری زنجانی (م ۱۳۰۶ ش).

۲. آیت‌الله حسین وحید خراسانی (م ۱۳۰۰ ش).

۳. آیت‌الله سید محمد حسینی روحانی، صاحب کتاب «منتقى الأصول» که تقریرات درس وی به قلم شهید سید عبدالصاحب حکیم است.

۴. رک: سید محمد باقر صدر، دروس فی علم الأصول، ج ۳، ص ۲۳. حائری، سید کاظم، مباحث الأصول، ج ۳، ص ۶۱.



می‌گوید: قطع لازم نیست. این حق تا زمانی است که کشف قطعی شود که مولا از تو چیزی نمی‌خواهد؛ یعنی حتی اگر به اندازه ۱۰ درصد بفهمیم که مولا چیزی از ما می‌خواهد، گرچه در مقابل ۱۰ درصد، ۹۰ درصد، عدم تکلیف است؛ اما این ۱۰ درصد را نمی‌توانیم صفر حساب کنیم! حق الطاعة را هیچ‌کس به ما نگفته و ما خودمان می‌فهمیم و این را از آیات و روایات نمی‌خواهیم ثابت کنیم و به دنبال کشف برنامه شارع نیستیم؛ این حکم عقل است و با حکم شرع فرق می‌کند همان‌طور که با دلیل عقل هم متفاوت است زیرا عقل می‌تواند برای شرع، دلیل باشد.

شما بین خود و خدایت جرأت می‌کنی که اگر مولا از تو چیزی خواست، بی‌اعتنا از آن رد بشوی؟! اگر خانه دوستی بروی ده درصد احتمال بدهی که اگر دست به کتابش بزنی ناراحت می‌شود، این کار را نمی‌کنی؛ حالا در مقابل کسی که همه چیز به تو داده اگر ده درصد احتمال تکلیف بدهیم، عقل ما نمی‌گوید که بی‌اعتنا رد شویم. پس مشهور قایل به برائت عقلی‌اند؛ اما ما معتقدیم مشهور اصلاً برائت عقلی را تصور نکرده و چیزی که تصور کرده برائت شرعی مکتشف به دلیل عقلی است و اصلاً برائت عقلی تصور نشده است!

حکم شرعی را به دو طریق می‌توان کشف کرد. یکی از طریق مستقلات و دیگر از طریق غیر مستقلات. عقل عملی، می‌گوید: فلان فعل، قبیح (لاینبغی أن یفعل) است و عقل نظری می‌گوید: تلازمی بین این حکم عقل عملی با حکم شارع است. پس عقل در نزد خودش و نه با استفاده از آیه و روایت، کشف می‌کند که این حرام عند الله. پس ما اگر به هر طریقی نظر شارع را کشف کنیم، دلیلش چه کتاب باشد و چه سنت و عقل یا اجماع، خروجی‌اش حکم شرعی است. ولی اگر عقل خودش حاکم باشد، حکم عقلی می‌شود؛ یعنی صرف نظر از اینکه شارع تخفیف داده باشد، حکم می‌کند که اطاعت کنی. درست است که خدا حق بندگی را بر تو سبک کرده ولی آیا شما حق بندگی را پیش خدا این قدر سبک می‌بینی که بگویی: فقط جایی که برایم یقین حاصل شد و معلوم شد، اطاعت می‌کنم و هر جا برایم معلوم نشد آزاد هستم! این نوع قضاوت درست نیست که بگویی: احتمال تکلیف منجز نیست؛ ظن به تکلیف هم که منجز نیست؛ شک و وهم به تکلیف هم که منجز



نیست و فقط قطع منجز است! آیا عقل این طوری می‌گوید؟!

ما فعلاً به اعتبار شارع و جعل حکم شرعی کاری نداریم و نظرمان به حکم عقل در برابر تکلیف مشکوک است. عقل می‌گوید چون مولویت خداوند ذاتی است و مجعول و محدود نیست؛ پس حق طاعت او هم محدود به قطع به تکالیف نیست؛ بلکه به هر احتمالی که انکشاف تکلیف را در پی دارد، باید توجه شود. اما مولویت‌های مجعول، تابع جعلش است. این جعل می‌تواند مضیق باشد یا نباشد. اصلاً نمی‌توانی امر را از مولویت‌های مجعول به مولویت‌های ذاتی سرایت بدهی و این منشأ اشتباه شده است. مردم در بین خودشان می‌گویند: هر وقت برایم علم حاصل شد، انجام می‌دهم و اگر نشد ما معذوریم. ما این سیره عقلایی را منکر نیستیم؛ اما این سیره در مولای عرفی است و مولویت عرفی، مولویت مجعول است و اگر بگویند: این سیره را شارع امضا کرده است، می‌گوییم: باز براهت شرعی می‌شود نه عقلی.

آقای صدر یک مبنایی در مولویت دارد که مولویت ذاتی برای خداوند را از مولویت‌های مجعول جدا می‌کند و مولویت‌های مجعول را در چهار دسته قرار می‌دهد:

۱. مولویت‌هایی که از ناحیه حق جعل شده و خداوند به پیامبر و ائمه علیهم‌السلام مولویت داده است؛
۲. مولویت‌هایی که خود مولا برای خودش درست می‌کند؛ مثل اینکه فردی کودتا می‌کند و خودش را رئیس می‌کند؛
۳. مولویت‌هایی که مؤلفی‌علیهم به فردی مولویت می‌بخشند؛ مثل نظام‌های جدید که انتخابات برگزار می‌کنند و به یکی رأی می‌دهند و کسی که اکثریت رأی را گرفت، مولا می‌شود. یعنی شخصی از طرف مولی‌علیهم وکیل مردم می‌شود.
۴. مولویت‌هایی که از سوی یکی از افرادی که مولویت مجعول دارند، برای زیردستان جعل می‌شود؛ مثل مولویتی که رئیس‌جمهور به استاندار می‌دهد یا مولویتی که پیامبر یا امام معصوم علیهم‌السلام به فردی می‌دهند، مانند ولایت فقیه که از راه روایات و به نصب امام معصوم برای فقیه ثابت می‌شود.^۱

۱. برای مطالعه بیشتر، رک: سید محمود هاشمی‌شاهرودی، بحوث فی علم الأصول، ج ۴، ص ۲۷.



نقد نظریه حَقُّ الطاعه توسط آقای بلال شاکری^۱

با تشکر از حضور استاد اسلامی و حضار محترم. به نظر من اشکالات مطرح نسبت به نظریه حَقُّ الطاعه را در چند بخش می‌توان بیان کرد:

اشکالات در ناحیه پیش‌فرض‌های نظریه

عدم تلازم میان مولویت ذاتی و اثبات حق

در پیش‌فرض‌های نظریه حَقُّ الطاعه باید توجه بیشتری کرد. استاد فرمودند که مولویت خداوند، ذاتی است. به نظر من مشهور اصولیان نیز موافق ذاتی بودن هستند؛ اما مسئله این است که آیا این مولویت ذاتی مساوی با اثبات حق است؟ جناب استاد این را مفروض گرفتند. نظر حقیر این است که بین این دو ملازمه‌ای نیست که صرف اثبات مولویت و اثبات توسعه آن به معنای اثبات توسعه حق باشد؛ چون منبایی وجود دارد که قبل از این باید بحث شود و آن اینکه وظیفه شارع نسبت به مکلفان چیست؟ آیا شارع وظیفه‌ای دارد یا نه؟ دو مسئله را آقایان مطرح کردند. یکی اینکه بگوئیم: وظیفه شارع القای غرض است و این هم با بیان روشن نه مجمل. اگر ما این پیش‌فرض را بپذیریم، در جایی که این القای غرض صورت نگیرد، دیگر اثبات حقی نمی‌شود، هرچند مولویت، جای خودش را دارد. این پیش‌فرض برای این مسئله است و جای طرح دارد.

توجه به ماهیت حکم شرعی

مسئله دوم، بحث ماهیت حکم شرعی است. اگر کسی در اصول، حکم شرعی را با قید ابراز بپذیرد، از آنجا که ابراز خودش به معنای بیان است، لذا بیان هم مسئله بعدی ما می‌شود که نظریه حَقُّ الطاعه خیلی در آن تأکید دارد. بیان، کشف و احراز تا چه حدی صادق است؟ و این یک بحث صغروی است و به قبح عقاب بلا بیان اشکالی را وارد نمی‌کند؛ چون قبح عقاب

۱. دانش‌آموخته رشته فقه و اصول مدرسه عالی نواب و عضو حلقه علمی افق و ناقد بحث.



بلا بیان در صورتی است که بیان نباشد و اینکه شما در جایی بگویید: شک و وهم نیز بیان است، در حقیقت، موضوع آن مسئله از بین رفته است نه اصل آن قاعده.

بازگشت قبح عقاب بلا بیان به ظلم

نکته دیگر در بیان استاد، بحث ظلم بود که ما اگر به احتمالات توجه نکنیم، منجر به ظلم در حق مولا می‌شود. پیش فرض این مسئله، این است که آیا ما برای مولا از پیش حقی را ثابت بدانیم یا ندانیم؟ چرا که ظلم به معنای سلب حق از ذی حق است.^۱ ما اگر در مرحله قبل، ثابت نکنیم که با توسعه مولویت، توسعه حق هم ثابت می‌شود، دیگر ظلمی نیست؛ چرا که گفتیم حق به همین مقدار محدود است.

محدود کردن دایره مولویت

نکته دیگر، این است که آیا ما می‌توانیم این حق را محدود بکنیم یا نه؟ به نظر می‌رسد با توجه به نکته‌ای که خود استاد در کتاب اشاره کردند،^۲ در یک جا محدود کردن دایره حق الطاعة بوسیله حکم عقل را پذیرفته‌اند، و آن اینکه عقل خودش حکم می‌کند دایره حق، مشروط به قدرت است. اگر عقل این قدرت را دارد که محدود کند، پس این ادعا را که می‌گویید: عقل قدرت محدود کردن دایره حق الطاعة را ندارد، نقض شد؛ پس قیود دیگر را هم می‌تواند بگیرد.

توجه به قاعده ملازمه

بحث بعدی، قاعده ملازمه بین حکم عقل و شرع است. اگر قاعده ملازمه را بپذیریم، آن

۱. رضا اسلامی، نظریه حق الطاعة، ص ۱۵۷-۱۵۸.

۲. همان، ص ۲۷۴.



چیزی که عقل به آن حکم می‌کند، حکم شرعی می‌شود، و اگر عقل حکم به احتیاط می‌کند، نتیجه‌اش یک حکم شرعی بر احتیاط می‌شود. و از آن طرف ادله بر براءت شرعی داریم که در این صورت، این دو تا حکم شرعی فکر می‌کنم متعارض می‌شوند. این محل اشکال است و نباید چنین نتیجه‌ای حاصل شود. اما اگر قاعده ملازمه را نپذیریم این مشکل بوجود نمی‌آید. پس یک مبنای تأثیرگذار، پذیرش یا عدم پذیرش قاعده ملازمه است.

اشکالات متوجه به اصل نظریه

بخش دوم اشکالات، اشکالات خود نظریه حَقُّ الطاعه است؛ اگر این نظریه را فطری هم بدانیم، برخی از این اشکالات، باعث استبعاد می‌شود و فطری بودن را زیر سؤال می‌برد. لذا این اشکالات باید از بین برود؛ تا این نظریه ثابت شود.

محدودیت دائره احتیاط از نظر عقل

گفته‌اند عناوین ثانویه مثل عُسر و حرج مانع عقلی نیست، ولی به نظر می‌رسد که خود عقل از ابتدا حکم خودش را محدود کرده است. مثلاً اگر فرض اولی احتیاط باشد، احتیاطی است که در آن عسرورجی به وجود نیاید؛ پس خود عقل ابتدا دایره‌اش را محدود می‌کند و نتیجه این محدودیت هم این است که ببایم موارد ضعیف‌تر را خارج کنیم. مواردی چون موارد شک و وهم. پس در اینجا هم دایره حکم عقل دارد محدود می‌شود.

تزامم وهم تنجیزی با ظن تریخی

نکنه بعد، التزامم بین وهم تنجیزی و ظن تریخی است که استاد آن را مطرح کردند؛ اما پاسخ داده نشده است. اشکال در حد یک جمله در کتاب مطرح شده و آن اینکه با عدم رعایت ملاک تریخیص در حقیقت، بعد، مرتکب تشریح شده است و مقدم کردن وهم، عدم توجه به ظن است.



مقید بودن قبح تأخیر به قبح عقاب

مورد دیگر، اینکه حکم تأخیر حاجت، مقید به حکم قبح عقاب بلا بیان است که در این مورد هم پاسخی داده نشده است.

موارد کاربرد عقل حاکم

اشکال بعدی، بحث عقل حاکم و عقل کاشف است. عقل حاکم کاربردش تنها در مواردی مثل قصد قربت است که اصلاً جعل حکم برای شارع امتناع دارد. در غیر این موارد، جعل حکم ممتنع نیست. و اگر عقل ما چیزی را درک کند، بنابر نظر حضرت عالی کاشف از حکم شرعی می‌شود. پس در اینجا حکم شرعی وجود دارد که دلیلش حکم عقلی است. خوب، در مواردی از احتیاط که حق الطاعة مطرح می‌کند نیز شارع می‌توانست جعل احتیاط کند؛ لذا این بحث به پیش فرض‌هایی باز می‌گردد که مطرح کردیم و این هم مسئله شرعی است که در مقابلش برائت شرعی قرار دارد؛ یعنی یک احتیاط شرعی داریم و یک برائت شرعی که اینها تعارض می‌کنند و باید قواعد تعارض را اینجا مطرح کرد.

ناسازگاری نظریه حق الطاعة با موارد پذیرفته شده دیگر

اما در چهار مورد زیر، اشکال جدی وجود دارد:

۱. محدود کردن دایره حق الطاعة به شرط عقل است که در توضیح گفته می‌شود: عقل قدرت محدود کردن این حق را ندارد؛ پس این دو با هم تفاوت دارد.
۲. در بحث حقیقت حکم، شهید صدر قایل می‌شود که وجود غرض مولوی برای اثبات حق الطاعة کافی نیست و صرف اینکه شما غرض مولا را کشف کنید به معنای حق الطاعة نیست.^۱ در حالی که ایشان حقیقت حکم را همان غرض و اراده شارع می‌داند؛^۲ سؤال اینجاست

۱. محمدباقر صدر، درس فی علم الأصول، ج ۳، ص ۷۳؛ رضا اسلامی، نظریه حق الطاعة ص ۲۷۸.

۲. محمدباقر صدر، درس فی علم الأصول، ج ۲، ص ۱۳.



که آیا می‌شود شما جایی حقیقت حکم را پیدا کنید و بعد بگویید: اطاعتی نیست؟! اگر حکم را کشف کردی که قطعاً باید بگویی: اطاعتی هست. شما در موارد وهم می‌گویی: اطاعت لازم است؛ اما در جایی که کشف غرض و اطاعت بشود اطاعت لازم نباشد؟! بین این دو حرف تفاوت است.

۳. در بحث ابراز و عدم ابراز احکام، گفتند: عدم ابراز به معنای عدم قوت ملاک است؛ یعنی اگر شارع حکمی را ابراز یا بیان نکرد، به معنای این است که ملاک حکم چندان قوی نیست.^۱ این خود می‌تواند تعریض بر بحثی باشد که در کتاب مطرح شده است و آن اینکه یکی از استدلال‌های آقایان در شرط برائت این است که غرض شارع مهم نباشد. گفتیم: چطور شرط برائت از غرض شارع مهم‌تر شود؟ این خودش یک راه‌حل می‌شود که خود شهید صدر فرمودند: جایی که ابراز نباشد کاشف از این است که غرض مهم نبوده است و جایی هم که عدم قوت ملاک بدست آمده، بعد هم لازم نیست کاری انجام بدهد؛ درحالی که در نظریه حق الطاعه می‌گویند که حتی در احتمال ضعیف ده درصدی، که وهم تکلیف هست، شما باید آن کار را انجام بدهید.

۴. بحث نظریه شهید صدر در حجیت قطع است. ایشان گفته‌اند: آن چیزی که حجیت ذاتی دارد، انکشاف است.^۲ از طرف دیگر هم گفته می‌شود که وهم هم انکشاف دارد؛ یعنی اگر احتمال ضعیف دادی، یعنی انکشاف صورت گرفته، باید اعتنا کرد؛ درحالی که دقیقاً طرف مقابل، ظن است و آن هم نوعی انکشاف است. شما دو تا انکشاف دارید که یکی قوتش بیش از دیگری است و آن ظن به ترخیص است یا در موارد شک، نهایتاً دو انکشاف مساوی است که باز تعارض پیش می‌آید و باید سراغ قواعد تعارض رفت.

۱. اسلامی، رضا، نظریه حق الطاعه، ص ۲۷۹.

۲. محمدباقر صدر، دروس فی علم الأصول، ج ۲، ص ۲۳.



پرسش و پاسخ

جناب آقای شاکری می‌گوید: ما براءت شرعی داریم و دلیلش هم خیلی محکم و روشن است. بنابراین چرا باید این قدر روی اصل اولیه عقلی سرمایه‌گذاری و بحث کنید؟ جوابش این است که ما باید اصل اولیه عقلی را تأسیس کنیم.

شما می‌گویید که اگر به این اصل اولیه عقلی عمل کنیم، حرج لازم می‌آید و ضرر پیش می‌آید و... این عناوین ثانویه، رافع است و حکم اولیه نیست. ضرر و حرج و اضطراب و هر عنوان ثانوی دیگر که روی حکم بیاید، حکم اولی که از بین نمی‌رود؛ چرا که این دو در طول هم هستند و حکم اولی محفوظ است و هنوز نوبت به آن نرسیده است و اصطلاحاً آتش زیر خاکستر است. هر جا ادله براءت شرعی به مشکل بخورد، آن اصل اولیه عقلی را تأسیس کردید و پناه شماست و نمی‌توانید از آن عبور بکنید.

درباره این کتاب، دو نوع قضاوت می‌توانیم داشته باشیم. یکی بحث منهج و مراحل تدوین کتاب است که طی جلسات متعدد ارزیابی پژوهشکده فقه و حقوق دفتر انجام شده و به عنوان یک پرونده عملی دقیق، قابل بحث است. و قضاوت دوم که در این جلسه انجام می‌شود، نگاه نقدآمیز به اصل نظریه است.

متأسفانه در حوزه، نسبت به نظریه حق الطاعة خیلی سبک و ساده برخورد می‌شود و برخی خیال می‌کنند که شهید صدر بدون دقت آن را طرح کرده است؛ حال آنکه ورود ایشان به این بحث، خیلی دقیق و منضبط بوده و تمام جوانب این قضیه را سنجیده است.

برخی گفته‌اند: این نظریه خیلی کارایی ندارد و مثلاً نمی‌تواند فقه ما را زیر و رو بکند! گرچه ما نیز چنین ادعایی نداریم؛ ولی در حد یک نظریه، بسیار مهم است. ضمن اینکه ارتباطی هم به بحث فلسفه اخلاق و کلام دارد. بنابراین برای این بحث، من دو جایگاه قابل هستم: یکی جایگاه اصولی و دیگری جایگاه کلامی. من معتقدم که الآن فلاسفه اخلاق از این نظریه خبر ندارند، و اگر از این نظریه خبردار بشوند، موجب تغییر و تحول در نگاه آنها خواهد شد؛ همچنان که در محیط علم اصول هم چنین اثری خواهد گذاشت.



برخلاف اشکال مطرح که گفتند: این نظریه مقدماتی لازم دارد. و باید پیش فرض‌هایش را پیدا بکنیم، معتقدم که این نظریه یک قضیه اولیه است و متوقف بر اثبات قضیه دیگر نیست. نظریه حقی الطاعه فقط مبادی تصویری لازم دارد که اگر حاصل بشود، تصدیق نیز حاصل می‌شود؛ بنابراین از قبل، متوقف به هیچ قضیه‌ای نیست.

مشهور می‌گوید: قطع بما هو قطع حجت است؛ ولی سخن مشهور تمام نیست. اگر بگویم: الْقَطْعُ بِتَكْلِيفِ الْمَوْلَى حُجَّةٌ؛ حُجَّةٌ يَعْنِي مُنْجِزٌ وَيَجِبُ طَاعَتَهُ. خوب مولا کیست؟ مَنْ يَجِبُ طَاعَتَهُ. در نتیجه: الْقَطْعُ بِتَكْلِيفِ مَنْ يَجِبُ طَاعَتَهُ، يَجِبُ طَاعَتَهُ. پس نمی‌توانیم بگویم حجت قطع ذاتی و مال خود قطع است؛ حجت قطع مربوط به انکشاف است. حالا ما ادعا می‌کنیم که تمام مراتب انکشاف منجزیت دارد.

عقل، تکلیف ما لایطاق را نمی‌پذیرد؛ پس تا می‌توانی احتیاط بکن تا جایی که نتوانی احتیاط کنی. تا جایی که حرج حاصل شود. عقل می‌گوید: ای بنده! در مقابل خدا وظایف‌های خیلی سنگین است، گرچه خدا ارحم الراحمین است؛ ولی تو چرا بنده جسوری که نسبت به احتمال تکلیف بی‌اعتنا هستی؟! پس تا جایی که می‌توانی احتیاط بکن.

نکنه دیگر آنکه حکم اولیه عقلی در ظرف خوش ثابت است و عوض نمی‌شود. دقت کنید ما عقل کاشف و عقل حاکم داریم. هرکدام در ظرف خود ثابت‌اند؛ یعنی همین عقلی که خودش حکم می‌کند، نمی‌خواهد برنامه شارع را کشف کند که اگر برنامه شارع را بخواهد کشف کند دلیل عقلی می‌شود نه حکم عقلی. بین حکم عقلی و دلیل عقلی فرق است. در کارایی دلیل عقلی و نقش عقل در استنباط، کتاب زیاد داریم. کارایی عقل در مستقلات عقلی و در غیر مستقلات عقلیه را هرچه قدر که قبول کردیم، همان دلیل عقلی می‌شود؛ اما حکم عقلی فرق می‌کند و جزو منابع نیست. حکم عقل یعنی عقل، خودش حاکم است؛ یعنی شما دفتر شرع را ببینید و ببینید عقل چه می‌گوید. اما اگر دفتر شرع باز باشد می‌گوییم خداوند که رؤف است و غفور است و... اینها همه برائت شرعی می‌شود.

قبح عقاب بلایبان دو صیغه دارد: صیغه عقلی و صیغه شرعی. و از اینکه عقل حکم می‌کند



به قبح عقاب بلا بیان در موالی عرفی، کشف می‌کنیم که شارع هم به حکم قبح عقاب بلا بیان حکم می‌کند. این استدلال را اگر قبول کنید، نتیجه‌اش برائت شرعی است که آن را از طریق دلیل عقلی کشف کردیم، گویی که اصلاً ادله نصوص را ندیده‌ای و به عقل خودت مراجعه کردی و عقل می‌گوید: ظلم است. و می‌گوید: مُحَرِّکیت، موجود نیست؛ ظلم تحقق پیدا می‌کند؛ خوب شارع که ظلم نمی‌کند! شارع بدون سبب تحریک، تکلیف از شما نمی‌خواهد چون سبب تحریک موجود نیست.

تقریر استحاله تکلیف عاجز

انحراف مشهور از يك حکم بدیهی، و جوهی می‌تواند داشته باشد؛ مانند قیاس مولویت ذاتی به مولویت عرفی؛ يك استبعاد و دیگر، خلط حکم شرع و دلیل شرع. آقای شاکری! شما چه استفاده‌ای از قبح تأخیر بیان از وقت حاجت، می‌خواستید بکنید؟ بله، این برمی‌گردد به اینکه بیان چی هست. آقای صدر قبول دارد که بیان اوسع است؛ ولی مشهور می‌گوید: مضیق است و فقط علم، بیان است. البته ظن خاص هم بیان است؛ یعنی بیان اعتباری است؛ البته با عنایت شارع؛ یعنی شارع احتمال خلاف و خطا رفتن را جبران کرده است؛ اما این مسئله، ضرری به نظریه حق الطاعة نمی‌زند.

ما می‌خواهیم قاعده قبح عقاب بلا بیان را مُنقَّح کنیم. شما که قاعده قبح عقاب بلا بیان را مطرح می‌کنید، منظور از بیان را قطع می‌دانید. اگر به جای قطع، ظن می‌آورد هر ظنی را که نمی‌گذارید! بلکه ظن خاص را می‌گذارید که ظن خاص هم نیاز به حجیت دارد؛ پس قاعده قبح عقاب بلا بیان، قاعده قبح عقاب بلا حجة می‌شود و قبح عقاب مربوط به فعل خداست و شما که در فعل خدا نمی‌توانید دخالتی کنید؛ چراکه شاید خدا خواست تخفیف بدهد؛ در نتیجه، قبح عقاب می‌شود: «قبح استحقاق عقاب» و این مربوط به فعل بنده است؛ یعنی استحقاق عقوبت در صورت عدم وجود حجّت. حجت یعنی چه؟ یعنی سبب مُنَجِّز تکلیف، و منجز تکلیف یعنی «ما به يستحق العقوبة»). این دوری است که من در صفحه ۳۰۷ کتاب خودم آن را توضیح



دادم. آقای صدر می‌گوید: از قاعده قبح عقاب بلا بیان چیزی حاصل نمی‌شود. شما مَصَّب بحث را گم نکنید. مَصَّب بحث، مسئله مولویت است که مولویت خدا، ذاتی است و این مولویت غیر محدود است. این مَصَّب بحث است.

ما الزام نمی‌کنیم که در امور وجدانی، همه، موافق باشند و نمی‌توان گفت: چون همه، موافق نیستند، وجدانی نیست. در استحالۀ اجتماع نقیضین هم اگر اجتماع یا نقیضین خوب تصور نشود، تصدیقی در کار نیست. در این مسئله هم اگر مفاهیم بحث تحلیل و تصور شوند، حکم، تأیید می‌شود.

در پاسخ به سؤال آقای که فرمودند: احتمال بدهیم رهبری خواسته‌ای دارد و باید اطاعت شود و ببینیم چه کسی مطیع‌تر است. کسی که فحص کرده و...؛ باید بگویم: اگر در قالب علم اجمالی تصور کنید که از محل بحث، خارج است. بعد از فحص به علم تفصیلی می‌رسیم و در بقیه، شك بدوی می‌ماند و در آن موارد هم که عقل می‌گوید: احتیاط شود و البته جای برائت شرعی نیز هست.

در هر صورت، محل بحث، شبهات بدوی است؛ اما در موارد دماء و نفوس و اعراض که فعل شما تعلق به غیر پیدا می‌کند، به لحاظ احتمال وجوب قتل آن فرد باید احتیاط کنی و به لحاظ احتمال حرمت قتل او و وجوب حفظ نفس او نیز باید احتیاط کنی. این گونه موارد، از محل بحث خارج است؛ زیرا محل بحث، احتیاطی است که ما را ملزم به فعل یا ترک می‌کند و در برابرش عدم احتیاط، به معنای ترخیص و عدم الزام به فعل یا ترک است. پاسخ بقیه اشکالات در کتاب نیز آمده و دوستان می‌توانند آنجا بی‌گیری نمایند.

آشنایی با سخنران

رضا اسفندیاری (اسلامی) از سال ۶۰-۶۱ به تحصیل دروس حوزوی پرداخت و در ۱۳۸۳ سطح ۴ را گذراند و از پایان‌نامه‌اش با عنوان «نظریه حق الطاعة» دفاع نمود. او بیش از ۲۰ سال سابقه تدریس دروس حوزوی را در کارنامه دارد و هم‌زمان در همایش‌های علمی فراوانی شرکت



جسته و سخنرانی‌های علمی داشته است. اثر پژوهشی وی با عنوان «بررسی تطبیقی ماهیت حکم ظاهری» جایزه و لوح تشویق را از کنگره دین پژوهان سال ۸۱ گرفت. در سالیان ۸۴، ۸۵ و ۸۶ کتاب دیگر وی یعنی مدخل علم فقه از همین کنگره جایزه گرفت و در سال ۱۳۸۶ کتاب «نظریه حق الطاعة» کتاب سال حوزه شد. کتاب قواعد کلی استنباط در سه جلد که شرح حلقات فی علم الأصول شهید صدر می‌باشد نیز از اوست. او هم‌اکنون عضو هیئت علمی پژوهشکده فقه و حقوق و نیز عضو گروه دانش‌های وابسته به فقه (اصول، رجال و حدیث) در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم است.

برای مطالعه بیشتر

۱. اسلامی، رضا، دفاع از نظریه حق الطاعة، رضا اسلامی، مجله پژوهش‌های اصولی، ش ۴-۵، ۱۳۸۲، ص ۷۳.
۲. _____، نظریه حق الطاعة، رضا اسلامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول، قم ۱۳۸۵.
۳. حائری، سید علی اکبر، بررسی نظریه حق الطاعة، سید علی اکبر حائری، مجله فقه اهل بیت^(ع)، ش ۱۷-۱۸، سال ۵، ص ۱۳۳.
۴. سبحانی، جعفر، مسلک حق الطاعة بین الرضا والقبول، جعفر سبحانی، مجله پژوهش‌های اصولی، ش ۲-۳، سال ۱۳۸۲، ص ۱۱۹.
۵. شاکری، بلال، نقد کتاب نظریه حق الطاعة، بلال شاکری، مجله فقه اهل بیت^(ع)، ش ۷۰-۷۱، سال ۱۸، ۱۳۹۱.
۶. عراقی، جلال، نقد کتاب نظریه حق الطاعة، جلال عراقی، ش ۷۱، ۱۳۹۱، ص ۲۱۹.
۷. غروی‌ان محسن، الشهید الصدر و نظریه حق الطاعة، محسن غروی‌ان. مترجم: البدر اوی، صالح، نشریه نصوص معاصره، شتاء ۲۰۱۲ - العدد ۲۹.
۸. لاریجانی، صادق، نظریه حق الطاعة، صادق لاریجانی، مجله پژوهش‌های اصولی، ش ۱، ۱۳۸۱، ص ۱۱.